

کار خدا !

دل بستن ما بر سر زلف تو خطا بود!
می دانم و می دانی و این کار بلا بود!

آن گوهر یک دانه که دادیم به راهت
پیش قدمت سنگ صفت بی سر و پا بود!

با تیر جفا جام دل ما بشکستی
غافل که پر از آشتی و صلح و صفا بود!

ناز تو کشیدیم به یک عمر شب و روز
عمر از کف ما رفت که بی اجر و بها بود!

در خانه پیری بنشستیم به حسرت
با یاد رخ دوست که بی مهر و وفا بود!

پیمانۀ این عمر پر از درد شکستیم
ازخوان جهان رنج محن بهره ی ما بود!

از بخت سیه بود هر آن جور که دیدیم
از دست که نالیم که این کار خدا بود!

رضا شاپوریان
جمعه ۱۳ نوامبر ۱۹۹۸